

ماجرای اولین دیدار امام علی (ع) با قاتلش

۱۵ تیر ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۰۰

عبدالرحمن بن ملجم مرادی معروف به «ابن ملجم» یکی از سپاهیان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که بعداً جزو خوارج درآمد و آن حضرت را به شهادت رساند و اشقی الاولین و آخرین شد

پس از قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام امام نامه‌ای به حبیب بن منتجب حاکم یکی از مناطق یمن نوشت و ضمن دعوت از او خواست تا از مردم برای آن حضرت بیعت بگیرد و ده نفر از افراد ممتاز و برجسته و مورد اعتماد را نزد امام بفرستد تا آن حضرت باشند. حبیب با دیدن نامه بسیار شادمان شد و مردم نیز با کمال رغبت به دست حبیب با امیر مؤمنان بیعت کردند. حبیب ده نفر را انتخاب کرد که ابن ملجم یکی از آنها بود و وقتی به مدینه رسید ضمن تبریک خلافت به امام علی علیه السلام، گفت: سلام بر تو ای امام عادل، ای ماه تمام، ای شیر شجاعت میدان نبرد، درود خدا بر تو که تو را از تمام مردم افضل قرار داد، درود و صلوات خدا بر تو و بر آل تو... ای علی، شهادت می‌دهم که تو به حق و صدق امیر المؤمنین، و همانا تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه بعد از او و وارث علم او هستی. ای علی، خدا لعنت کند کسی که حقت را انکار و مقامت را باور نکند، تو صبح کردی در حالی که امیر و معتمد اسلام و دیانتی، هر آینه عدالت تو جهان را پر کرده و باران پی در پی و ابرهای رحمت و رأفت بر همگان برکت آورده است.

در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت ابن ملجم نگاهی خاص انداخت و به جمع گروه هم توجهی کرد و همه را به خود نزدیک کرد و در کنار خود نشاند. بعد نامه حبیب بن منتجب را به امام دادند، حضرت نامه را ملاحظه فرمود و بسیار مسرور شد و دستور داد به هر کدام از آنها هدیه‌ای از لباس و غیره دادند.

باز ابن ملجم برخاست و چند بیت شعر خواند و گفت: یا علی، هر جا می‌خواهی ما را بفرست و خواهی دید که ما با تمام قوا و مردان شجاع و باهوش در اجرای فرمانت هستیم.

امیرالمؤمنین کلام و خطابه او را نیکو شمرد و پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: اسم من عبدالرحمن است. فرمود: پسر کیستی؟ گفت: پسر ملجم. فرمود: آیا از مرادی هستی؟ پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، و لا حول و لا قوة الا بالله

امیرالمؤمنین علیهاالسلام پس از این گفت و گو مرتب دست بر دست زد و کلمه استرجاع را تکرار نمود و باز پرسید: راستی تو از مرادی هستی؟ گفت: آری، این جا بود که حضرت این شعر را خواند:

ارید حیاته و یرید قتلی

عذیرک من خلیک من مرادی

- من قصد زندگانی او دارم ولی او قصد کشتن مرا، چه کسی عذرخواه این دوست مرادی است.

با این که ابن ملجم با امیر مؤمنان علیهاالسلام بیعت کرد، ولی امام همواره او را قاتل خود می‌خواند، تا این که روزی ابن ملجم عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین اگر چنین شناختی از من دارید، مرا بکشید تا چنین واقعه‌ای پیش نیاید.

امام علیهاالسلام در پاسخ او فرمود: «آنه لا یحلّ ذلک أن أقتل رجلاً قبل أن یفعل بی شیئاً؛ هرگز جایز نیست پیش از آن که جرمی از شخصی واقع شود، من او را بکشم.»

در همین نقل آمده: او در جنگ نهروان در رکاب امیرالمؤمنین علیهاالسلام جنگید و پس از فتح و پیروزی به کوفه آمد و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین، آیا به من اجازه می‌دهید به مصر سفر کنم و خبر فتح و پیروزی شما را به اهل مصر بدهم؟ حضرت فرمود: برای چه می‌خواهی این خبر را به مصر برسانی؟ گفت: برای ثواب و پاداش از خداوند و خوشحالی علاقه‌مندان و ناراحتی دشمنان شما.

حضرت به او اجازه داد ولی در شهر کوفه که می‌رفت و خبر فتح و پیروزی بر خوارج را اعلام می‌کرد در محله بنی‌اتمیم به قسامه برخورد کرد و از همان جا سرنوشت فکری ابن ملجم عوض شد و به عشق چهره زیبای قسامه حاضر شد علی علیهاالسلام را به قتل برساند. [۱] ولی از قول بعضی مورخان و صاحب‌نظران استفاده می‌شود که ابن ملجم در جنگ صفین از مارقین و خوارج شد و در جنگ نهروان حضور نداشته، بلکه در صدد قتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام برآمده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] منهاج البراعه، ج ۵، ص ۱۳۰ - ۱۲۷. البته این قول با آنچه در بعضی از کتابهای تاریخ آمده که ابن ملجم در مکه طرح قتل حضرت علی علیهاالسلام را برنامه‌ریزی کرد که در ادامه آمده، مناسبت ندارد.

[۲] ر. ک: درسهایی از نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۷.

منبع: فارس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/30875/قاتلش-ع-علي-امام-ديدار-اولين-ماجرای-30875>